

## خانه تکانی دل از نور عشق

راهیابی پرماجرای فیلم شیار ۱۴۳ به سی و دومین جشنواره فیلم فجر، موجی از امید را برای آینده سینمای ایران آفرید. روایتی بی‌پیرایه، ساده و شاعرانه از زندگی یک مادر شهید. روایتی که پر دل‌ها نشست و تحسین‌ها را برانگیخت. ترگس آبیار و محمدحسین قاسمی در آن فیلم نشان دادند که فیلم دفاع مقدسی لزوماً فیلم جنگی نیست. می‌توان به سبک و سیاق سینمای ایران، و با نگاهی هنری و به دور از جلوه‌های ویژه سینمای اکشن و پر حادثه، فیلمی برای هشت سال دفاع مردم این سرزمین ساخت. ورود جوانان خوش‌ذوق فیلم‌اولی، در این عرصه‌ها شورانگیز است. فیلم اول می‌تواند اما یک حادثه باشد ولی برداشتن درست دومین گام و سپس گام‌های بعدی نویدبخش درخشش ستاره‌ای دیگر در آسمان پرستاره سینمای ایران خواهد بود. خوشبختانه فیلم دوم ترگس آبیار با نام زیبای «نفس»، یوفه اکسیرتی شد برای سینمای قصه‌گوی دفاع مقدسی. ترگس آبیار در فیلم نفس با پاسداری از نگاه لطیف زنانه و روایتی همچنان شاعرانه از شکوه زندگی در روزگار جنگ گفت. در این فیلم گامی بلند در تکنیک‌های سینمایی از جلوه‌های ویژه تا فیلمبرداری و صدا و نور و طراحی صحنه برداشته شد. فیلم نفس، نویدبخش ادامه حضور بانویی با نگاه عمیق، عالمانه و سرشار از صفا و وقار یک زن ایرانی مسلمان در عرصه سینمای ایران بود.

و این شب‌ها اما دوستاناران سینما، کامل شدن ماه را در فیلم شبی که ماه کامل شده به نظاره می‌نشینند. روایتی هنرمندانه، اثرگذار و بسیار سینمایی از یکی از شگفت‌انگیزترین رویدادهای روزگار ما. حقیقتی تلخ اما واقعی. روایت لحظاتی که غبار اندیشه‌های تاریک بر قلب‌ها می‌نشیند و چراغ عشق و عاطفه و احساس را خاموش می‌کند. آنجا که سیاهی و ظلمت تعصب و نادانی و کینه، طومار مهر و انسانیت را درهم می‌پیچد.

ماجرای ریگی و بویژه برادرش، ماجرای انسانی است که روزنه‌های دل را به روی عشق و عاطفه می‌پندد. با بسته شدن درچه‌های دل، دروازه‌ها و دلان‌های نفرت و کینه و غرور گشوده می‌شود. بادهای سرخ و سیاه خشم و غضب در می‌گیرد. آتش جهالت زبانه می‌کشد. عبدالحمید ریگی مسخ می‌شود. با مفهوم عشق بیگانه می‌شود. از رسم عاشقی‌اش به همسرش تنها ژست‌هایش را به یاد دارد. آنگاه که برای بیان عشقش به فائزه دست‌هایش را گرهِ می‌کرد و به قلبش می‌گفت تا به او بگوید که فائزه در جان و دلش خانه کرده. ژستی به یاد مانده از آن روزگاران که گاهی برای آرام کردن همسر آشفته‌اش به سینه کوبیده می‌شود. اما چه فایده که درها بسته است و به جای مشت اگر پتک هم بر این دیوار کوفته شود خانه را راهی نیست. به بیان شمس تبریزی «خانه پر است یک سوزن را راه نیست»، عبدالمالک ریگی خوب می‌داند که نخست باید به جنگ نور و عشق برود. باید دل برادر را از عشق همسرش تپه کند. باید قلب را از نور مهر خالی کرد. ترگس آبیار با هنرمندی این دوران گذار را روایت می‌کند. نشان می‌دهد این جراحی بزرگ را، به تصویر می‌کشد خانه تکانی دل را از نور عشق. و آنگاه که آخرین ذره‌ای روشنایی از دل عبدالحمید بیرون می‌جهد و آنگاه که فرشته عشق از دلش پیر می‌کشد، دیو نفرت، نعره زنان از راه می‌رسد و خانه دل می‌شود تاریکخانه دیوان. و فائزه منصوری ناگهان خود را با موجودی دگر روبه‌رو می‌بیند. عبدالحمید دیگر آن همسر پیشین نیست.

الناز شاکر دوست با بازی کم مانند خود این دگر دینی را به‌خوبی باورپذیر می‌کند. امیدهایش را از دست می‌دهد. می‌بیند که «خانه پر است و یک سوزن را راه نیست». با بسته شدن همه روزنه‌های امید، او تنها باید به‌عنوان مادر در فکر نجات فرزندش باشد. فرزندى که هر آن ممکن است به چنگال ضحاک افتد. پسرش مدتی پیش پیشکش شده بود به عموی ضحاکش. ریگی ضحاکى است که خوراکش دل و جان کودکان بی‌گناه سرزمین ایران است. او را از مغز هراسی نیست. مغز را می‌توان شست. مغز را می‌توان پر کرد از هر چیزی. مغز را می‌توان پر کرد از فرمول‌هایی که روا دارد برادر کشی را.

مغز را می‌توان از کار انداخت. مغز را می‌توان خرید، می‌توان فروخت. اما دل را داستانی دیگر است. دل را نمی‌توان فریب داد. دل خریدنی نیست. دل بازار و معامله را نمی‌فهمد. عبدالمالک می‌داند که باید چشمه دل را با سیمان چهل پر کند. تا این چشمه زنده باشد جوان ایرانی فریب او را نخواهد خورد. الناز مرگ دل و جان را خوب می‌فهمد. او می‌خواهد به هر قیمتی، دل‌بند دیگر و تازه به‌دنيا آمده‌اش را از چنگ ضحاکیان برهاند. او پرچم مبارزه با ضحاک جان را به‌دست می‌گیرد. شجاعانه می‌جنگد. آرامش ضحاک را بر هم می‌زند. می‌ایستد و برای نجات فرزندان ایران، جان شیرینش را از کف می‌دهد.

ماجرای شبی که ماه کامل شد، روایت جنگ بین خیر و شر، نور و ظلمت و عشق و عقل است. بسیار باعث خوشحالی است که ترگس آبیار و محمد حسین قاسمی گرفتار ژست‌های روشنفکرانه نشدند. آنها عزمشان را جزم کرده‌اند تا برای مردمان سرزمین خود فیلم بسازند. برای جوانان این مرزوبوم. و بی‌گمان سینمایی می‌ماند که از جایی آمده باشد و ریشه در خاک داشته باشد. این فیلم بسیار باشکوه‌تر و سینمایی‌تر از فیلم‌های پیشین است. اگرچه در برگیرنده صحنه‌های دیدنی از جنگ و درگیری است، اما شالوده فیلم همچنان روایت ساده و بی‌پیرایه یک زندگی است. فیلمی است هنری و ساده. فیلم شبی که ماه کامل شد اگرچه جنگ و خشونت و انفجار دارد اما همچنان فیلمی است شاعرانه. روایتی است زیبا و ساده از چیرگی دیو کینه بر فرشته عشق. و در پایان ادای احترام می‌کنم به بازیگران پرنهر، نویسنده و همه عواملی که با اسطراب عشق و با زبان دل این رویداد عبرت آموز را برای ما روایت کردند.

«شبی که ماه کامل شد» در ساختار نفس گیر است، رودست‌های داستان پردازانه‌اش تماشاکر را زمین گیر می‌کند و به لحاظ‌بصری از چشم‌گیرترین فیلم‌های این سال‌هاست، اما آنچه فیلم ترگس آبیار را به یک «فیلم کامل» بدل می‌کند این‌ها نیست. این یک تراژدی عاشقانه است که قدرتش را نه از روایت یک داستان واقعی بر بستریک تریلر سیاسی، که از درآوردن رابطه عشق- زناشویی دوتا آدم معمولی به دست می‌آورد. آدم‌هایی که مثل هرکس دیگری می‌خواهند، نمنا می‌کنند، بلند پروازی‌هایی دارند و راه‌ح‌هایی، هر کدام به نحوی. داستان ناگزیر بودن آدم‌هاست وقتی می‌خواهند زندگی‌شان را به هر قیمت برای کسی که دوست دارند بهتر کنند. عاشقانه عبدالحمید و فائزه، موتور محرک درام «شبی که ماه کامل شد» است، با دو بازی حیرت‌انگیز از هوتن شکبیا و الناز شاکردوست، که هر کدام با شیوه‌ای مختص به خود، گلیم عشق شان را میان خشونت و خون جاری بر اثر، از آب بیرون می‌کشند. شکبیا با نقطه‌گذاری درست، سیر تحول عبد الحمید را باورپذیر اجرا می‌کند به‌گونه‌ای که وقت تبدیل شدن در ماه کامل، لحظه‌ای شک نمی‌کنی که می‌تواند به این نقطه برسد؛ و شاکردوست -در ادامه مسیری که از «خفه‌گی» آغاز کرده- یک زن معمولی را چنان عادی تصویر می‌کند که دمی شک نمی‌کنی فائزه است و عاشق و بعدتر مادر و بعدتر، در جست‌جوی یک زندگی از دست‌رفته، جلوتر از هر تعریف دیگری به‌عنوان یک فیلم سیاسی، این یک تراژدی عاشقانه است از ترگس آبیار، بعد از تراژدی پیشین‌اش در «نفس»؛ همان قدر کامل... همان قدر دقیق. از مثلث اصلی فیلم یعنی ترگس آبیار و دو بازیگرش، که تمام جواز اصلی جشنواره فجر سی وهفتم را درو کردند (فیلم، کارگردانی، فیلمنامه و بازیگری نقش نخست زن و مرد)، فرصت گفت‌وگو با دونفرشان در کنار هم مهیا شد. الناز شاکردوست ترجیح می‌دهد کم‌تر گفت‌وگو کند؛ اما ترگس آبیار و هوتن شکبیا دعوت به این گفت‌وگو را پذیرفتند تا باری مخاطبانی که این روزها در هیاهوی فیلم‌های کم‌دی روی پرده، تریلر سیاسی «شبی که ماه کامل شد» را به فیلم اول جدول فروش بدل کرده‌اند، از جزئیات خلق فیلمی بگویند که با استانداردهای تولیدی فراتر از ابعاد روتین سینمای ایران ساخته شده است.

■ هوتن، همین اول گفت‌وگو بگویم بعد از تماشای «شبی که ماه کامل شد» نگاهم بهمت عوض شده. جای آن آدم خوش‌مشرب و باحال همیشه‌کسی نشسته که باید ازش پرسید؟ قبلاً به این چشم‌ندیده بودمت.

هوتن شکبیا: (با خنده) طبیعی است... از شنیدن این جمله خیلی خوشحالم. از پس ماجرا برآمدم پس.

■ اولین بار شاهرخ دولوکو تماشای فیلم را به من توصیه کرد؛ وقتی فیلم را در هیأت انتخاب دیده



# بلوچ‌ها پشت‌مان ایستادند

ترگس آبیار و هوتن شکبیا در گفت‌وگو با «ایران» از جزئیات خلق «شبی که ماه کامل شد» می‌گویند

که این صحنه را به فیلم اضافه کنیم. چیزی را اجرا می‌کنم که مقتضیات قصه بطلبد، سخت و آسانش اهمیتی ندارد.

■ فارغ از این صحنه خاص، بقیه پلان‌ها و صحنه‌های فیلم نیز بسیار دشوار هستند. اگر بخواهیم فیلم به فیلم بررسی کنیم، از فیلم «اشبیا» از آنچه در آینه می‌بینید، به شما نزدیک‌ترند» به «شیار ۱۴۳» و «نفس» می‌رسیم که فیلم به فیلم ابعاد آنها عظیم‌تر و اجرای آن دشوارتر می‌شود. با این روند احتمالاً فیلم بعدی باید انتظار یک «تاتانیک» داشته باشیم. اعتقاد دارم «شبی که...» فیلم بسیار سختی ست و از لحاظ‌کارگردانی دشوار و بسیار متبحرانه است. زمان فیلم «نفس» در متنی که درباره فیلم نوشتم، اشاره کردم که ترگس آبیار تنها آن فیلمساز زن سینمای ایران است که زنانگی‌اش را خرج گرفتن عواطف تماشاکر نمی‌کند و بیش‌تر به‌عنوان یک تکنیسین به سینما نگاه می‌کند. در واقع بُعد فنی کارگردانی‌تان به آن ورزشانه می‌چربد و مهم‌تر است. در این فیلم نیز انتخاب زنانه‌تان از این داستان در بستری بسیار ملتهب و اجرای دشوار فیلمسازانه تعریف می‌شود. چگونه این روند شکل گرفت؟ چه شد که ماجرای خانواده عبد‌المالک ریگی و یک فیلم بیوگرافیک، مدغغنه‌تان شد و روی آن کار کردید؟

آبیار: بعد از «نفس» قصد ساخت یک فیلم اجتماعی را داشتم. سه، چهار سوژه اجتماعی خوب هم داشتم و در حال سر و کله زدن با آنها بودم. به سراغ یک سریال هم رفتم که آن نیز بسیار زنانه بود و به روزمرگی‌های یک زن می‌پرداخت. اگر قرار بود یک سریال در طول عصرم کار کنم، همان موضوع بود. بنا به دلایلی، ساخت آن سریال کنسل شد. در این بین موضوع این فیلم به من پیشنهاد شد. بسیار وسوسه‌برانگیز بود و نیاز داشت که من خطر کنم

چرا که موضوع روی بستری روایت می‌شد که معمولاً شائبه ایجاد می‌کند و ممکن است هر فکری را در مورد آن بکنند که این فیلمی ست دولتی، حکومتی یا سیاسی. با این حال چون داستان از زاویه یک زن روایت می‌شد برای من بسیار جذاب بود. موضوع هم بسیار به‌روز بود. این موضوعی است که جهان کنونی ما از آن رنج می‌کشد. به این نتیجه رسیدم که مانند فیلم «شیار ۱۴۳» محافظه‌کاری را کنار بگذارم. در آن زمان نیز به من می‌گفتند اگر به سراغ سینمای جنگ می‌روی، ممکن است با سر زمین نخوری، چراکه موضوع سینمای جنگ تمام شده و داری روی یک موضوع تکراری کار می‌کنی. باخودم گفتم من چگونه می‌توانم به‌عنوان یک فیلمساز بستر جنگ را که به این اندازه در ماتیک است کنار بگذارم؟ این شائبه به این دلیل به وجود می‌آید که افرادی این موضوع را مصادره می‌کنند و آن را به نفخ خود روایت می‌کنند. به‌عنوان یک فیلمساز، بستری ملتهب را نمی‌توانم کنار بگذارم. این موضوعی ست که جهان با آن سر و کله می‌زند و به آن مبتلاست. در این نقطه بود که مصمم به ساخت فیلم شدم.

■ با توجه به پیشینه‌ای که هوتن شکبیا دارد، انتخاب غیرمنتظره‌ای برای نقش عبد الحمید محسوب می‌شود. البته کسانی که نتاترهای شکبیا را دیده‌اند، او را در قالب شخصیت‌هایی عجیب و غریب هم مشاهده کرده‌اند. مثلاً در نقش آفرینی فوق العاده‌اش در نمایش «تنه‌دل‌آور بیرون پشت در»، چه شد که هوتن شکبیا به ذهن شمار برای این نقش رسید؟

آبیار: ما چند گزینه داشتیم و مهم‌ترین فاکتور برای من لهجه بود. بسیار نگران این موضوع بودم که بازیگران اصلی نتوانند لهجه را به خوبی در بیاورند. هنگامی که هوتن وارد پروژه شد و شروع به تمرین لهجه کرد بسیار زود راه افتاد.

پس از سه، چهار روز دیدم که او در این زمینه هیچ مشکلی ندارد. ممکن است پیشینه کرد بودنش هم به او کمک کرده باشد. در مورد توانایی او در تئاتر بسیار شنیده بودم و حضورش بسیار به ما کمک کرد.

■ این وقتی مهم‌تر می‌شود که پادمان باشد پذیرفتن چنین نقش‌هایی برای برخی بازیگران ترسناک هم هست و ترجیح می‌دهند وارد چنین پروژه‌هایی نشوند. برای صحبت با بازیگران مدنظر تان در این زمینه مشکل نداشتید؟

آبیار: از این بابت خیلی به مشکل نخوردیم. آنها هم که نیامدند به این دلیل نبود. حتی یک بازیگر داشتیم که نزدیک به ۱۰ روز با او تمرین کردیم اما لهجه او توسط کارشناس ما، امین میری، تأیید نشد و او را کنار گذاشتیم. بازیگری مثل فرشته صدرعرفایی هم که بازیگر بسیار سخت‌گیری هستند و در مورد نقش تحقیق و مطالعه می‌کنند، با رحتی این شخصیت را قبول کردند و در فیلم حضور یافتند.

■ طبعاً خانم صدر عرفایی بازیگر زیله‌لوشی هستند و چنین شاه‌نقشی را از دست نمی‌دهند. اصلاً «شبی که...» فیلم شاه‌نقش‌هاست. نقش هوتن هم از همین گروه است. از اینکه نقش یک جهادی را با این شکل و شمایل بازی کنی، نگرانی نداشتی؟

شکبیا: قطعاً ممکن بود نگران کننده باشد اما هنگامی که فیلمنامه را خواندم، متوجه شدم آن بخش‌ها صرفاً یک بهانه است. قصه بسیار انسانی است و ماجرای عاشقانه‌ای ست که تا به حال بدین شکل به آن نگاه نشده بود. وقتی متوجه این موضوع شدم، نگرانی‌ام برطرف شد. چنین قصه‌هایی بسیار حساس‌اند ولی از هر جنبه که به آن نگاه کردم، دیدم که با وسواس بسیار به آن فکر شده است.